

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۶ تیر ۱۳۹۲

آیه مورد بحث

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

همراه بودن مسیر هدایت با تحمل شداید و مشقت‌ها

حکمت حق تعالی اقتضا کرده است که در جهان خلقت، مردم به دو دسته‌ی مستضعفین و مستکبرین تقسیم شوند. به حسب ظاهر مستکبرین آزاد گذاشته شده‌اند، تا از آن اختیار و قدرت و اراده‌ای که حق تعالی به آن‌ها داده است، به سوء انتخاب خود، راه انحراف و خلاف را پیش بگیرند و مستضعفین را مورد ایذاء و آزار خود قرار دهند. انگیزه‌ی این گروه هم این است که مستضعفین هدایت شده، هم در ضعف دنیایی و هم در ضعف معنوی باقی بمانند. این امر نهایتاً به نفع مستضعفین است.

به لحاظ ضعف دنیایی، بعد از آزار و ایذاء مستکبرین، خدای متعال مستضعفین را وارثین در زمین قرار می‌دهد و طبق تفاسیر، این گروه در امور دنیایی قدرت پیدا می‌کنند. در جهت معنوی هم حق تعالی مستضعفین را، بعد از تحمل آزارها و اذیت‌ها از مستکبرین، پیش می‌برد و به موجب کلمه‌ی "وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً" آن‌ها را پیشوا قرار می‌دهد. پیشوا به معنای عام آن، یعنی کسانی که شایستگی پیدا می‌کنند که رهبر روحی و معنوی انسان‌های خوب باشند. خدای متعال در مورد تمام فرزندان حضرت آدم سلام الله علیه این برنامه را اجرا می‌کند. یعنی کسانی که قصد کرده‌اند با حق تعالی ارتباط داشته باشند، انسان بشوند و رشد کنند، بایستی در یک زمان طولانی از مستکبرین زجر ببینند. همه‌ی انبیاء سلام الله علیهم اجمعین بدون استثنا، آن قدر در زمان نبوت خود زجر کشیده‌اند و مردمی که گرایش به آن‌ها پیدا کرده‌اند، زجر دیده‌اند تا این که چند نفر به صراط مستقیم راهنمایی شدند.

در اسلام هم همین طور بوده است. شخص شخیص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر از دست مشرکین زجر کشید تا عده‌ای به ایشان گرایش پیدا کردند و سپس اسلام توسعه پیدا کرد. یعنی آن کسانی که از اول نمی‌خواستند بدجنسی کنند، بلکه می‌خواستند به آن چه را که حق تشخیص می‌دهند، توسل پیدا کنند، مبتلا به آزار شدند. آن بزرگوار مردم را به فلاح و رستگاری دعوت کرد که فطرت مردم آن را می‌پسندید. در کشورهای کمونیستی هم فلاح و رستگاری مورد پسند است. در صدر اسلام، آن بزرگوار بالای کوه رفت و دو جمله فرمود: "قولوا لا اله الا الله تفلحوا". این تفلحوا استدلال و برهان فطری بر آن کلمه‌ی قولوا است، که امر و فرمان یا دعوت محسوب می‌شود. اما جواب آن حضرت پرتاب سنگ به سوی ایشان بود.

حضرت از صفر شروع کرد. باید در برابر آن دو جمله‌ای که همه‌ی فطرت‌های انسانی می‌پسندند، آن سنگ‌ها باشد. اگر آن سنگ‌ها نمی‌آمد، ارزش واقعی آن کلمه‌ای که مردم به آن دعوت شدند، یعنی کلمه‌ی توحید، این اندازه مشخص نمی‌شد. اگر یک عده‌ای آن سنگ‌ها را نمی‌زدند و به آقا عرض می‌کردند که پایین تشریف بیاورید و مثلاً اقامه‌ی نماز بکنید و ما مطیع شما هستیم، نه آن قدر که الان اسلام ظاهری توسعه دارد، توسعه پیدا می‌کرد و نه آن اندازه‌ای که الان اسلام در جهان، در دل مسلمان و غیر مسلمان، محبوبیت دارد، مقبول و مورد قبول قرار می‌گرفت.

وجود بدها، موجب روشن شدن ارزش خوبها

باید در برابر چیز خوب، چیز بد یعنی ضد آن، وجود داشته باشد که فطرت به وسیله‌ی توجه به این ضد، خوبی خوب را بیشتر درک کند. در جواب این سوال که اگر ابلیس بد بود، چرا آن را خلق کردند و اگر خوب بود، چرا از آن بدگویی می‌کنند، باید گفت که ابلیس دارای دو بعد وجودی و بعد ماهوی است. در بعد وجودی‌اش خوب است، زیرا هستی چیز خوبی است. به تعبیر اهل فن، هستی خیر محض است. اگر نقصانی دیده می‌شود، آن نقصان به علت آن بعد نیستی است که در آن موجود تجلی می‌کند و کار را خراب می‌کند. به عنوان مثال وجود شمر از آن جهت که موجود بود، بد نبود. از آن جهت که دستش فلج نبود و کار می‌کرد، بد نبود. بدی شمر از آن جهت بود که روح او با خالق متعال ارتباط مثبت نداشت. با خدای خود و مولای خود، حال اطاعت و دوستی نداشت.

نبودها و این چیزهای نیست، کار را خراب می‌کند. برای مشخص شدن و شناساندن ارزش چیزهای خوب، که بعد وجودی آن‌ها قوی‌تر از سائر موجودات است، راهی غیر از این که انسان ضد آن‌ها را به مردم نشان بدهد وجود ندارد. فهمیدن این مسئله از این جهت که فطری است، راحت است و از این جهت که انسان خیال می‌کند مبتلای به تناقض شده و سر دوراهی گیر کرده است و نمی‌داند که چه کار کند، مشکل است. چون ما انسان‌های معمولی هستیم و انسان کامل نیستیم، در امور دنیایی خود مثلاً در گزینش همسر برای فرزندان خود، بدون هیچ‌گونه آموزشی، از این فرمول استفاده می‌کنیم. این فرمول فطری است. سنه الله است. "لن تجد لسنة الله تبديلاً".

اگر انسان بخواهد خود را با حقیقتی مربوط کند، مشابه و بهتر از این روش در جهان هستی وجود ندارد؛ باید قبل از خلقت حضرت آدم سلام الله علیه، ابلیسی وجود داشته باشد که مأمور به سجده‌ی احترامی به حضرت آدم سلام الله علیه بشود و سجده نکند و مورد سؤال قرار بگیرد که چرا این امر را اطاعت نکردی. او سال‌ها مشغول عبادت بود. البته آن سال‌ها، مشابه سال‌های دنیایی نبود و ما نمی‌دانیم چقدر بود و تنها می‌توانیم به عنوان مثال، سال‌هایی شبیه به سال نوری را در نظر بگیریم. او به حق تعالی جواب داد که "خلقتنی من نار و خلقته من طین"، در حالی که شایسته نیست که بنده‌ی مخلوق، با خالق خود این‌گونه گفتگو کند. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: "و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون" مخلوق در هیچ موردی نمی‌تواند، به خدای متعال چرا بگوید. زیرا این مخلوق آن حکیم و آن عالم است. حال آن‌که این جاهل است. بین آن دو موجودی که می‌خواهند با هم مباحثه و چون و چرا کنند، تناسب لازم است.

اتخاذ این روش و اجراء این فرمول که حق تعالی در جهان خلقت پیاده کرده، عین حکمت است. این آیه‌ی کریمه در سوره‌ی مبارکه‌ی قصص، در مورد فرعون و کارها و تشکیلات او نازل شده است. فرعون کوتاه‌قد و سبزه بود. مدتی هم در جوانی، خودش گوساله پرستی می‌کرد. او که آدم زرنگ و با استعدادی بود دریافت که مردم به حدی نفهم هستند که می‌تواند به سادگی بر آن‌ها مسلط شود. لذا تصمیم گرفت که خودش ادعای خدایی کند. زمان ما هم فرق زیادی با آن زمان نکرده است. ماهیت جوامع بشری این‌گونه است که انسان فهیم خیلی کم پیدا می‌شود. در قرآن کریم، تعبیراتی مانند "اکثرهم لایعقلون" و "اکثرهم لایشعرون" وجود دارد.

ارسال رسل برای هدایت انسان‌ها، لطف اضافی حق تعالی

خدای متعال وقتی مردم را خلق کرد به مردم شعور داد. وظیفه‌ی مردم این است که به وسیله‌ی شعور خود، راه را از چاه تشخیص بدهند. بعد از خلقت انسان، اگر کسی گفت که من از طرف خدا آمده‌ام که به انسان کمک کنم و او را از انحراف حفظ نمایم، این یک لطف اضافی است. چون حق تعالی خلیفه الله می‌خواست، خالقیت و حکمت او اقتضا می‌کرد که آدم را خلق کند و نیازی به مسائل بعدی آن نبود. همان‌گونه که در پذیرایی از مهمان اضافه کردن

مخلفات به غذای اصلی ضروری نیست. خدای متعال بر مخلوق و بندگان خود منت گذاشته است. در حالی که انسان از داخل خود راهنما دارد.

روایت داریم که " الْعَقْلُ نَبِيٌّ مِنْ بَاطِنٍ، كَمَا أَنَّ النَّبِيَّ عَقْلٌ مِنْ ظَاهِرٍ ". خدای متعال یک چراغ در باطن انسان قرار داده است و چراغ دوم ضرورتی ندارد. این چراغ دوم را که بیرون از ضرورت، از سوی حق تعالی برای انسان می‌آید، را منت می‌نامیم. در مورد این آیه‌ی شریفه روایات متعددی از امیرالمؤمنین، از امام چهارم و از حضرت صادق صلوات الله علیهم وارد شده که بعضی دارای سند صحیح است. از جمله در روایتی از حضرت سجاد صلوات الله علیه نقل شده است که حضرت به خدای متعال قسم می‌خورد، هرچند که این آیه در مورد فرعون نازل شده، در مورد ما خاندان هم هست. خدای متعال ما خاندان را که از فرزندان آدم علیه‌السلام هستیم، خلق کرده و ما خدای متعال را شناختیم و بندگی کردیم، ولی زیر فشار دشمنان خدا قرار می‌گیریم و این فشار را تحمل می‌کنیم، تا دانسته شود که رابطه‌ی مثبت ما با حق تعالی چقدر ارزش دارد.

لذت غذا خوردن برای کسی که هر روز غذای درجه‌ی یک می‌خورد، با فردی که پس از تحمل سه روز گرسنگی غذای ساده‌ای به دست می‌آورد، بسیار متفاوت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم طبق روایت فرمود: من دوست دارم که یک روز سالم و یک روز مریض باشم. برای این که پس از برطرف شدن بیماری و کسب سلامت، قدر سلامتی را بیشتر می‌دانم. این نکات برای فراگرفتن شعور است. ارزش دوست خوب یا همسایه خوب هنگامی مشخص می‌شود که انسان دوست یا همسایه بد را تجربه کرده باشد. این برنامه از سوی حق تعالی در این آیه‌ی کریمه از سوره‌ی مبارکه‌ی قصص سازنده‌ی فرزندان حضرت آدم سلام الله علیه است.

درک ارزش وجود معصومین علیهم‌السلام، پس از ابتلا به فراق ایشان

مقام رسالت و سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین بسیار زجر کشیدند. تنها در زمان صادقین صلوات الله علیهما فشارها اندکی کاهش یافت. آن هم به آخر نرسید و درس حضرت صادق صلوات الله علیه را به هم زدند. انسانی که می‌خواهد از این بزرگواران پیروی کند باید درد فراق را بکشد که اگر خدای متعال وصلی عنایت کرد آن مقداری که سزاوار است لذت آن را ببرد. کسانی که تمام نمازهای پنج‌گانه را پشت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می‌خواندند، قدر آن‌ها را ندانستند.

در یک سفری، کسی شنید که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به فلان نخلستان رفته است. وقتی که برای دیدن حضرت به آن جا رفت، دید سلمان آن جا نشسته است. از آن جا که در مسیر تنها یک جای پا دیده بود، از دیدن سلمان تعجب کرد. سلمان توضیح داد که من پای خود را جای پای حضرت می‌گذاشتم. در روایت آمده است که وقتی به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اعتراض کردند که چرا شما که قدرت الهی دارید حرکت نمی‌کنید و حق خود را از غاصبین نمی‌گیرید، حضرت که در کوچه‌های مدینه در حال حرکت بودند با اشاره به حدود بیست و هفت-هشت تا بز و گوسفند که مشغول چرا در زمینی بودند، به اطرافیان خود فرمودند که اگر به این تعداد یار داشتم حرکت می‌کردم و حق خود را از غاصبین می‌گرفتم.

امام چهارم صلوات الله علیه چون امام است، علمش لدنی است و حصولی نیست. حضرت در پاسخ به مشابه این سؤال همین جواب را داد. فرمود جدم کسی را نداشت. در مورد بنی‌هاشم نیز حضرت فرمود که در بین ایشان افرادی مانند جعفر طیار و حمزه عموی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وجود نداشت. هر کدام برای بیعت با ابوبکر عذری را مطرح می‌کردند. همراهان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پس از شنیدن نظر حضرت در مورد یاران خود، حدود سیصد

نفر از شیعیان و کسانی را که اظهار ارادت به ایشان می‌کردند پیدا کردند و فردای آنروز خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عرض کردند که افراد گوش به فرمان شما هستند. حضرت فرمود به ایشان بگویید سرهای خود را بتراشند و فردا صبح اول وقت در فلان جا، با شمشیر حاضر شوند. من هم می‌آیم. نفر اول به آن جا رفت و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را با سر تراشیده آماده دید. آخرین نفر و پنجمین آن‌ها سلمان بود. سلمان که اولین درجه‌ی ایمان را دارد، در این برنامه پنجم بود، زیرا اگر او زودتر از بقیه می‌آمد، احتمال داشت در صدی از انگیزه‌ی حضور فرد، وجود سلمان باشد و این صحیح نبود. باید هر کسی می‌آید، صرفاً به خاطر وجود یک نفر باشد. وقتی که سلمان یقین کرد کس دیگری نخواهد آمد، حرکت کرد و به حضرت پیوست.

شیعه بوی کلام امام خود را استشمام می‌کند

بعضی از افراد در مورد چنین روایت‌هایی از سند آن سوال می‌کنند. در حالی که کسی که مسائل معنوی ولایتی و توحیدی را درک نمی‌کند، از سند صحبت به میان می‌آورد. به سند روایت هنگامی نگاه می‌کنند که از خود مضمون، صدور آن از معصوم صلوات الله علیهم اجمعین مشخص نشود. بنابر نقل یکی از دوستان سالخورده‌ی بنده از قول مرحوم آقاشیخ جواد انصاری همدانی شاگرد آخوند ملا حسینقلی همدانی، روایت داریم که امام معصوم صلوات الله علیهم اجمعین به یک عده از اصحاب فرمود که گفته‌ها و کلمات ما بوی خاصی دارد که این بوی خاص را فقط شیعیان ما استشمام می‌کنند. یعنی پذیرش روایتی که رائحه صدور از معصوم علیهم السلام دارد، سند لازم ندارد. چه بسا سند روایتی هم صحیح باشد، ولی به دلیل عدم تطابق با معیار ذکر شده، مورد پذیرش علما قرارنگرفته باشد. به عنوان مثال چهار روایت در کافی در مورد ربا، با سند صحیح وجود دارد، که مورد پذیرش فقها نیست و طبق آن حکم فتوا نداده‌اند. آقای آملی که در حال نوشتن شرح بر جامعه‌ی کبیره است، در ابتدای نوشته‌ی خود می‌نویسد که جامعه‌ی کبیره سند ندارد. اما کسی که این متن را ببیند نیاز ندارد که دنبال سند آن برود. زیرا این متن نشان می‌دهد که غیر معصوم و کسی که علم او به علم حق تعالی اتصال ندارد، این گونه نمی‌تواند سخن بگوید.

کسانی که می‌گویند ما شیعه هستیم و ادعای آشنایی با کلمات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می‌کنند، باید شامه‌ای داشته باشند که رایحه‌ی طیبه‌ی کلام معصوم را استشمام کند. گاهی در معاشرت‌های روزمره‌ی خود مطلبی را از قول یک دوست برای ما نقل می‌کنند که مضمون آن با شناختی که ما از دوست خود داریم مطابقت ندارد و مورد پذیرش ما قرار نمی‌گیرد.

مستضعف یعنی کسی که ضعیف نگه داشته شده است و نمی‌گذارند که رشد کند. برای او مانع ایجاد می‌کنند که به مقصود و مطلوب خود نرسد. چهار امام معصوم صلوات الله علیهم می‌فرمایند که این آیه‌ی کریمه گرچه برای تعریف کردن وضعیت فرعون و هامان نازل شده، اما در مورد ما و شیعیان ما هم صادق است. در فرمایش حضرت سجاد آمده است که وقتی شیعه می‌خواهد مطابق فطرت تشیع خود کاری انجام بدهد، برای او مانع‌تراشی می‌کنند. باید برای هر شخصی معلوم شود که تا چه حد استقامت دارد. تا انسان در بوته‌ی موانع و سختی‌ها قرار نگیرد، درک صحیحی نسبت به وضعیت خود پیدا نمی‌کند.

عبدالله بن عمر هر روز صبح تا غروب در مسجد النبی قرآن می‌خواند. وقتی که شرایط حکومت نابسامان شد، او هم ادعای خلافت کرد و قرآن خواندن را کنار گذاشت و گفت: "هذا فراق بینی و بینک". یعنی دیگر من با تو کار ندارم، چون بهره‌برداری لازم در فریب مردم را از تو کرده‌ام.